



پرویشکا کاہلم انسانی و مطالعاتی مراکز
پرتال جامع علوم

گفتگو با گادفری رجبو

زندگی بدون توازن درسیںہا

گادفری رجبو، فیلمساز آمریکایی در هفتمین جشنواره فیلم فجر با دو فیلم سینمایی به نامهای «زندگی بدون توازن» و «دگرگونی KOYAANISQATSI» و «زندگی POWAQQATSI» میهمان جشنواره فیلم فجر بود. وی که فارغ التحصیل فلسفه والهیات می باشد، با تجربه چهارده سال حضور در يك کلیسای کاتولیک به فیلمسازی پرداخته است که حاصل، دو فیلم مذکور و فیلم سومی که در دست تهیه است می باشد.

طی حضور وی در ایران فرصتی پیش آمد تا در محل «بنیاد سینمایی فارابی» در يك گفتگوی چند ساعته به بحث در مورد مفاهیم مختلفی که وی بعضاً در فیلمهایش طرح کرده است بپردازیم. این گفتگوها تماماً به زبان انگلیسی انجام شد و متن ضبط شده آنها بعداً پیاده شده، ترجمه گشت. متأسفانه گرچه صحبت‌های ایشان به خوبی ضبط شده بود ولی ضبط بعضی از

سئوالها چندان واضح نبود، لذا علی رغم اینکه سعی کردیم آنها را به گونه‌ای جایگزین نمایم کوشش هایمان چندان نتیجه نبخشید و در این گونه موارد صحبت‌های ایشان را به دنبال یکدیگر آوردیم و اگر در این گفتگو در بعضی موارد عدم یکدستی در تداوم سخنان ایشان مشاهده می شود احتمالاً ناشی از حذف همین سئوالات نامفهوم می باشد.

بدیهی است مطالبی که از سوی ایشان ابراز شده است نمی تواند تماماً مورد قبول «فارابی» باشد و انتشار این گفتگو تنها به منظور آشنایی با دیدگاه فیلمساز متفکری است که به جهان و مسائل آن فکر می کند و از ماهیات امور پرسش می کند؛ حال اینکه چه پاسخ یا پاسخهایی می توان به این پرسشها داد، باب مفتوحی است که هر صاحب فکری می تواند به آنها بپردازد و البته در این گفتگو، پاسخ دهنده هستند.

- . . . با آنکه فیلم شمایی گفتار است، فیلم بسیار پر مطلبی است، به عبارت دیگر علی رغم بی گفتاری سخن بسیار می گوید، بنابراین این فکر نمی کنید این امر ناشی از خصلت ارتباط متقابل غیر ارادی رؤیت و زبان باشد؟

- نکته مورد اشاره شما خیلی خوب انتخاب شده. چون من از رسانه معینی استفاده می کنم که دارای صورت استقرار یافته ای است. علاقمندم تمایز معینی را ترسیم کنم.

من تصور می کنم که هدف واقعی رؤیت، واقعیت است. در حالی که هدف اصلی هر زبان تلاش برای یافتن حقیقت است. بنابراین متناسب با این تمایز تصمیم گرفتم به جای خلق تصاویر - که وظیفه من به عنوان یک فیلمساز می باشد - به بازتاب تصاویری که موجودند اقدام کنم که از این نظر کار من در امتداد سنت فیلمهای مستند است.

البته این فیلم با فیلمهای مستند فرق دارد زیرا نه اطلاعاتی در اختیار بیننده قرار می دهد و نه داستانی را روایت می کند، بلکه تصاویری را که من انتخاب می کنم آنها را وجود دارند. من آنها را خلق نمی کنم. تنها آنها را اخذ کرده و یا به هم ارتباط می دهم. راه دیگری هم نیست، چون من یک فرد هستم و مسئولیت گرفتن آن تصویر چیزی نیست که بتوان با این ادعا که چون این تصاویر واقعی است و من یک فرد ذهنی و درونگرا هستم، پس می بایست به ناچار نسبت به آنها بی اعتنا باشم، زیرا من می توانم برای تصرف و اخذ این تصاویر واقعی خارج از خود تلاش کنم، اگر چه مجبورم برای این کار انتخاب خود را نیز دخالت دهم.

در حقیقت آنچه ما می بینیم واقعیت نیست بلکه ظاهر واقعیت است، بنابراین جواب ششواں شما بصورت دقیقتر چنین است: وقتی من برای بیان یک تصویر ذهنی آن را با موسیقی همراه می کنم، تصویری که من شرح می دهم بازنگری یک واقعیت است نه تشریح آن و در ترکیب آن با موسیقی احساس می کنم موسیقی با روح و قلب انسان مرتبط است و در اینجا باز هم موضوع انتخاب ذهنی دخالت می کند چون موسیقی می تواند یا خودش باشد و یا آن را بسازند. اما تجربه من و دیگران از این فیلم ها نشان می دهد که رابطه با ترکیب موسیقی و تصویر می تواند برای فرد موقعیت خاصی ایجاد کند، بدین معنا که او می تواند امور متعارف را از دیدگاه خلاف متعارفی بازبیند یا به اصطلاح مجدداً نگاه کند.

- من هم چنین احساسی داشتم، بدین معنی که شما ارتباط بلا واسطه را به نحوی از انحاء مختل می کنید و بیننده را در موقعیت و دیدگاه دیگری قرار می دهید ولی تأکید بجای شما بر رؤیت این پرش را برای من مطرح می کند - به خصوص به این دلیل که شما هم مثل هر کس فردی صاحب ذهن هستید و طبعاً صاحب انتخاب و تصمیم - تا چه اندازه فکر می کنید که در تصرف واقعیت موفق بوده اید؟ یا تا چه اندازه تلاش شما در تصاویری که ارائه کرده اید، دخل و تصرف در واقعیت یا تحریف واقعیت نبوده است؟ این پرسش اول من.

پرسش دیگر پرسشی است که بیشتر فلسفی است. تعریفی که شما از رؤیت و زبان ارائه دادید تعریفی است که به بطن سنت فلسفه غرب تعلق دارد. روی هم رفته از بدو تأسیس فلسفه

در یونان تمایل مابیه سخن گفتن به کمک استعاره‌هایی بوده است که به قلمرو رؤیت تعلق دارند.

شما و در حقیقت همه ما تربیت شده‌ایم که این استعاره‌ها را به زبان انتقال دهیم. شما هم می‌گویید که رؤیت بازتاب و نمایش می‌دهد ولی زبان تلاش می‌کند که حقیقت را بیان کند. در سنت فلسفه غرب این دو از همان ابتدا با یکدیگر مربوطند. آیا این امر یکی از جوانب مستتر آثار شماست؟

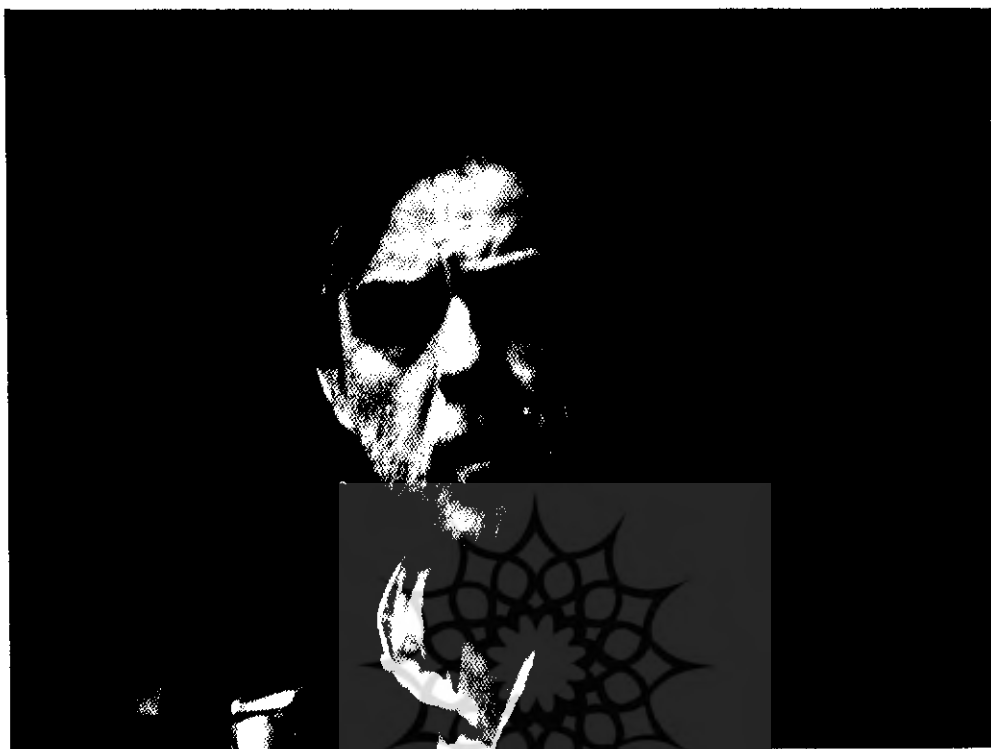
- این يك موضوع بغرنج و پیچیده‌ای است که قابل نزاع یا قابل بحث می‌باشد. نه تنها از نظر من این حقیقتی مجازی است - زیرا من معتقدم که همه ما در تفسیر موضوعات دارای توان و قدرت محدودی هستیم - بلکه خود چشم و چیزی که ما دریافت می‌کنیم نیز مجازی است. چشم به حاق چیزهایی که واقعاً وجود دارند، پی نمی‌برد. و این يك مکتب یا اندیشه غربی نیست، بلکه يك تفکر بودایی است که آنچه ما مشاهده می‌کنیم در واقع يك توهم است، يك خطای باصره است که در واقع ذکر این مطلب که دریافت بصر مجازی است، ناقض فلسفه ارسطوست. ارسطو می‌گوید تمام آنچه که معرفت ما را می‌سازد از ادراکات ماست و تنها چیزی که می‌توانیم آگاهی خود را بر آن بنا نهیم همانا قدرت ما در مشاهده و ملاحظهٔ اشیاء است. من می‌گویم همان طور که حقیقت مجازی است، هم چنان که نام خدا برای انرژی نیرو مجازی است، و از این رومغز بشر، ظرفیت و توانایی درك کلی و تمامیت آن را ندارد و ما مجبوریم صرفاً مفهوم یا احساسی را به آن نسبت دهیم، بهمین گونه است ادراکات

چشم که از نظر من آن نیز مجازی است. لذا از این لحاظ تمام زندگی تلاشی است برای ورود به درجهٔ درك واقعیت و از طریق این واقعیت، بعضی از حقایق روشن و معین می‌گردد.

- بنابراین این شما معتقد نیستید که چشم بطور بلا واسطه می‌بیند و نقش بازتاب یا باز نمودن هم در فیلم شما این است که توجه بیننده را از دیدگاهی به دیدگاهی دیگر معطوف کند. از دیدگاه عوام یا مثلاً از دیدگاه ترون وسطایی - بنا بر اینکه چگونه تعبیر شود - به دیدگاهی دیگر مثلاً دیدگاه جدید، نقش انفجار دینامیت ها در فیلم شما هم همین ایجاد گسیختگی دیدگاهی است. . . . و فیلم در قلمرو جامعه جدید آغاز می‌شود. . . .

- اگر صادقانه با موضوع برخورد کنم، خیر، چون فیلم کمبود و قصور من سازنده و همچنین نقایص خود را به عنوان وسیله‌ای که من با آن کار می‌کنم، دارا می‌باشد. قبل از هر چیز چون فیلم تجاری را در اختیار بیننده قرار می‌دهد که حالت تعمیم یافته و کلی دارد، نمی‌تواند صریح و رُك باشد. از این نظر در انتخاب این رسانه یا وسیله ارتباطی، من از قبل ظاهر امر و موهومی بودن آن را پذیرفته‌ام. من با صور ظاهری در ارتباطم نه با خود واقعیت، در خصوص کمبودهای خودم باید بگویم فیلم من نیز بطور وسیعی با محدودیت های من محدود می‌گردد و در اینجا است که من می‌خواهم باز تمایزی قائل بشوم.

- در چهار چوب آن نماها شما هرگز بیننده را به درون جامعه قدیم نمی‌برید - به درون دیدگاه افراد آن جامعه. . . .
- اجازه بدهید قصد خود را در انتخاب فرمی



که آموزشی نیست برای شما ابراز کنم، وقتی شما بخواهید مقصود خود را چه با زبان محاوره‌ای و چه بصورت مکتوب بیان کنید، تسلیم شکل بندی آن زبان هستید. من می‌خواهم این را با يك مثال مقایسه کنم: من دو جمعه قبل در همین جا به يك کنسرت موسیقی ایرانی رفتم، ولی از خود سؤال نمی‌کردم که منظور این موسیقی چیست بلکه در واقع به خودم می‌گفتم که آیا این تجربه با معنایی است که من اتخاذ می‌کنم؟ بنابراین از همین جا شروع می‌کنم به قائل شدن همان فرقی که قبلاً متذکر شده بودم.

موضوع دیگری که اهمیت دارد این است که وقتی من به طرحی برای يك فیلم می‌اندیشم،

*** آنچه ما می‌بینیم واقعیت نیست بلکه ظاهر واقعیت است. تمام زندگی تلاشی است برای ورود به دریچه درك واقعیت و از طریق این واقعیت بعضی از حقایق روشن و معین می‌گردد.**

آن را بر حسب يك رابطه سه گانه تصور می كنم. منظور از این رابطه سه گانه به این ترتیب است كه از طرفی يك تصویر وجود دارد، از طرف دیگر موسیقی و بالاخره بیننده آن.

من می توانم اثر خود را با اختلاط تصویر و موسیقی به نمایش بگذارم و تماشاچی آزاد باشد تا عكس العمل خود را نشان دهد. اما به یقین می دانم وقتی از صورت آموزشی و تعلیمی و روشن يك فیلم صرف نظر شود، عكس العمل و پاسخ بینندگان به فیلم به طور وسیعی گوناگون و مختلف می گردد. این در خصوص نحوه عملکرد.

در مورد فكر و ایده باید بگویم، قصد من از نمایش دنیای بی تزویر و ساده طبیعت و نیز تلاش من در نظر افكندن و تعمق كردن در آن به هیچ وجه این نیست كه بگویم وظیفه برتر و مهم انسان چیست، یا طبیعت نسبت به نظام تكنولوژيك از خشونت كمتری برخوردار است. آن چیزی كه من قصد آن دارم كه نشان دهم این است كه دو نظام كاملاً متفاوت وجود دارد كه این دو نظام در دو محل كاملاً مجزا و به دوشق متفاوت متجلی می گردند. یکی نظام طبیعت و دیگری نظام انسان.

انسان می بایست وجود خود را، جامعه خود را، دین، اقتصاد و راه زندگی خود را در بطن این سیستم درك كند. این سیستم مستقلى است كه به حیات خود ادامه می دهد و جامعه انسانی گذشته در رابطه با آن است.

وجه نظر من در نمایش آنها این است كه تكنولوژی جدید كه در این میان وجود دارد يك سیستم تمام عیار و كامل است. مشخصات این سیستم، تجسم مادی حیات (بدون ذره ای روح)

و مصنوع بودن آن است و همان طور كه گفتیم سیستم مستقلى است عیناً مثل طبیعت و من به هیچ وجه پیشنهاد نمی كنم كه ما باید پس روی داشته، به طبیعت بازگردیم و یا همان روش قدیمی به زندگی خویش ادامه دهیم، هم چنان كه به هیچ وجه ادعا نمی كنم كه آن زندگی، بهتر و دارای ارزش والاتری بوده است. به طور کلی من نمی خواهم در این مورد قضاوت كنم. آنچه را كه من می خواهم نشان دهم این است كه در حال حاضر ما وجود داریم و به روی این سیاره زندگی می كنیم و همه چیز ما، جامعه، دین، فلسفه و اقتصاد ما در این سیستم جدید و پیچیده، یعنی نظام تكنولوژیكى جدید موجود است.

به عبارت كاملتر، بیان من این است كه تمام حیات موجود در این سیستم كاملی كه اکنون در این سیاره وجود دارد، درگیر شده است. این سئوالی نیست كه ما بتوانیم از آن بهره برداری درستی بكنیم كه چه چیز خوب و چه چیز بد است. مهم این است كه بدانیم تمام حیات موجود در این سیستم جامع و كامل، پیچیده و درگیر شده است. اجازه بدهید روشن تر صحبت كنم. این موضوع كاملاً واضح است كه همگونی زندگی در مناطق صنعتی نسبت به مناطق صنعتی نشده در این سیستم جدید، كاملتر و نمایان تر است. اما این مسئله برای من واضح است كه مناطق غیر صنعتی نیز به سرعت در حال گرایش به طرف این سیستم هستند.

موضوع دیگری كه برای من خیلی اهمیت دارد این است كه این نظام تكنولوژيك به دنیا به عنوان مكانی برای زندگی، مكانی طبیعی یا مقدس برای بودن نمی نگرد بلکه به آن به عنوان

ماده خام و امری فطرتاً بن روح می نگردد که تنها باید به مصرف برسد، به مصرف تولید محیطی سنتیک.

- اکنون اگر اجازه بفرمایید می خواهم نظر شما را در مورد دامنه مفهوم تکنولوژی بدانم، چون اگر از دیدگاه مردم شناسی نگاه کنیم هیچ جامعه فاقد تکنولوژی وجود نداشته است و ندارد... این تکنولوژی جدید چیست؟ چون شما در نماهای مختلف فیلم خود تکنولوژی قدیم را به هیچ وجه نشان نمی دهید به جز یک مورد که آن هم بیشتر بیان هنری قضیه است... قبل از هر چیز باید بگویم اگر ما بخواهیم به عقب بازگردیم، جای این بحث وجود دارد که چه مدت باید انسان به عقب باز گردد؟ اگر بگویم مثلاً پانصد هزار سال، این زمان از نظر بسیاری از مردم خیلی طولانی است. من فکرمی کنم که بعضی به این سؤال جوابی معادل یکصد هزار سال که خیلی کمتر است بدهند. که در این حالت بنظر می رسد که جهشی معنایی در سیر تکامل رخ داده شده باشد. اگر سیر تکامل به همان نحو که داروین ابراز داشته، ادامه می یافت، انسان احتمالاً هنوز در همان مرحله که شامپانزه اکنون هست باقی می ماند. اگر شخصی معتقد است که تکامل مرحله ای است که انسان در اینجا تحصیل کرده- البته من خودم موضع خاصی ندارم، اما نقطه نظری دارم، زیرا که سرنوشت من هم در آن دخالت دارد. چیزی که مهم و قابل بحث است این است که زمانی در این دوره، معجزه زبان انسان اتفاق افتاد. من فکرمی کنم هیچ کس تشریح و تفسیری در این مورد نکرده است، اگر شخص

به جنبه سرنوشت تکیه کند- مثلاً یهودای مسیح انجیل- که خداوند انسان را خلق کرد و بهشت و همچنین دانش خوب وید را به او عطا کرد؛ خود این مطلب از نظر من امری استعاره ای یا مجازی است، زیرا سیری است که نهایتاً مرموز است. اما نظر من این است که- البته این فقط یک نظر است نه بیشتر- انسان «زبان» را از طریق ابزار و آلات توسعه داد و در واقع ابزار جوهر جامعه انسانی است و به همین نحو جوهر و اصل زبان انسان را بوجود آورد.

من فکرمی کنم ابزار و به همین ترتیب تکنولوژی، به گونه ای اجتناب ناپذیر در یک رابطه تنگاتنگ با زندگی انسان است. شما نمی توانید به انسان فاقد تکنولوژی کمک کنید. بنابراین وقتی من زکری از تکنولوژی به میان می آورم منظورم نظام تکنولوژی به صورت جامع و انبوه آن است.

بهر حال آلات و ابزار به عنوان یک مبحث، جایگاه خاصی در آمریکا و اروپای غربی پیدا کرده است- در مورد این بحث، من اطلاعات چندانی ندارم- اما در سالهای سی، دونفر فیلسوف به نامهای «بادمن دی فولر» و «لوئیس مامفورد» دارای نظرات کاملاً متضادی در این مورد بودند. «بادمن دی فولر» عقیده داشت که «ابزارها دارای اثری خنثی هستند. شخصی آن را می سازد و این می تواند مورد استفاده صحیح یا غلط قرار گیرد». من عکس این عقیده را دارم. من فکرمی کنم ابزار و ادوات زاینده سیاست هستند و در طبیعت و سمت و سوی آن جامعه دخالت ذاتی دارند. اگر این نظر را که ابزارها تأثیری خنثی دارند بپذیریم، آیا موضع یک جامعه علمی، یک جامعه سیاسی و آنچه را که در



کشور من معنویت قرن جدید می نامند را با این اندیشه ساده که تکنولوژی خنثی و قابل کنترل است، در باره خصلت و طبیعت تکنولوژی می توان توجیه کرد؟

«لوئیس مامفورد» نظری کاملاً متضاد با این مطلب دارد، اندیشه او از بطن تاریخ دوره صنعتی شدن برخاسته است و من با او هم عقیده ام که می گوید ابزار، سیاست خود را دیکته می کند. بنابراین در خصوص سؤال شما در مورد تکنولوژی باید بگویم راهی برای انسان و جامعه انسانی و از نظر من تمام آنچه زندگی ما را می سازد، بدون در نظر گرفتن تکنولوژی وجود ندارد.

معجزه «زبان» یکی از نتایج پیشرفت حیات روی این قاره است که خود آن از ابزار و آلات ریشه گرفته و جامعه نیز بر اساس آن بنا شده است. وقتی من در مورد نظام تکنولوژیک جامع و متجدد صحبت می کنم در واقع منظورم ابزار و آلاتی است که نتیجه انبوهی شدن انرژی است. به عنوان مثال در آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی حتی نمی توانستیم تصور امکان ساختن سفینه ماه پیمار را بکنیم، مگر اینکه قبول کنیم در آنجا ظرفیت و امکان داشتن یک جامعه انبوه بوده است. ثروت یک جامعه انبوه این امکان را برای انسان فراهم کرده که آزادانه ابزاری را که غیر قابل کنترل هستند به تملک خود درآورد. لذا نظر من این است که جامعه انبوه در جهت خلاف طبیعت انسان و آزادی او حرکت می کند. در ادیان مصری، وقتی چیزی بوسیله «اسم» نامگذاری می شد، این عمل به عنوان خلق آن ناچیز محسوب می گردید. انجیل می گوید، در آغاز عالم بود و در عالم بشر خلق

گردید و حضرت مسیح^(ع) مظهر این راز شمرده می شود. پس توانایی نامیدن یا نامگذاری چیزی، همان توانایی در خلق آن است. من فکر می کنم قرآن فرموده که خداوند انسان را در اینجا خلق کرد و انسان می تواند زندگی یا مرگ را ایجاد کند. اگر چه توانایی نامگذاری چیزی، یکی از با ارزش ترین موهبت هایی است که ما داریم، اما وقتی من سعی می کنم از فرم غیر شفاهی نامگذاری به منظور نامیدن يك شیء یا يك موجود استفاده کنم، وقتی ما قادر به احیای يك نام باشیم، در واقع ما قادر به خلق چیزی در درون خودمان می باشیم. بنابراین امروزه این بی اعتمادی به زبان به عنوان يك وسیلهٔ محاوره ای نیست، بلکه بی اعتمادی به آن چیزی است که زبان به آن تبدیل شده است، یعنی به يك کالا، به يك وسیلهٔ تبلیغاتی و ابزاری برای مقصودی دیگر به غیر از غایت و غرض اصلی زبان. به همین علت من فکر می کنم که نهایتاً ما مشتی از مهملات سروکار داریم.

ببینید، اگر شما يك دوره درس - به عنوان مثال عرض می کنم - فلسفه یا تاریخ فلسفه بگیرید، این امکان برایتان نیست که خودتان شخصاً به مواد مختلف آن بیندیشید، شما آن چیزی را می آموزید که قبلاً می دانستید، آن چیزی را که از طریق تجربه قبلاً کسب کرده بودید. بجای آنکه به شما بیاموزند چگونه بیندیشید، به شما اندیشه دیگران را القاء می کنند. این است تاریخ فلسفه که در دانشگاه های آمریکا تدریس می شود؛ و در واقع این فلسفه نیست.

آنچه را که من سعی کرده ام در این فیلم انجام دهم این است که از طریق این فیلم و موضوع آن، بیننده را قادر سازم تا بتواند پس از تماشای آن،

سیر تفکر و وظیفهٔ مشکل خلق نام برای آنچه می بیند را طی کند. بنابراین فیلمی ساختم بدون کلام که تنها در باره يك کلمه است، چون معتقدم که دست یافتن به قدرت يك کلمه بهتر از داشتن مشتی مکالمات بی معنی و پوچ است. سیر تحول و پیشرفت تکنولوژی بدین گونه بوده است که ما از فرهنگ محاوره به فرهنگ مکتوب گذر کرده ایم و اکنون به فرهنگ الگو (culture of images) رسیده ایم. کامپیوتر این فرهنگ را خلق کرده است. ما اکنون از مرحلهٔ اقتدار معرفت و دانش بطرف اقتدار دیتا سیستم (data-system) نظام های داده پردازشی، اطلاعات) در حرکت هستیم. در اینجا دیگر سخن ما در مورد علم نیست، سروکار ما با این یا آن شبکه، این یا آن سیستم، این یا آن نظام اطلاعاتی است و کامپیوتر بر اساس بیت (bit) کار می کند، بر اساس الگو (images) کار می کند و ابداً اهمیتی ندارد که چه زبانی وارد کامپیوتر شود. این زبان هر زبانی باشد بر حسب الگوهای هندسی یکدست و یکنواخت می شود. زیرا دنیای امروز و نظام جدید چنین اقتضای کند که الگوی کامپیوتری حاکم باشد تا بتواند به ضرورت های [جهان] کمیت پاسخ دهد. فکر می کنم این سخن از ارسطو باشد که می گوید، کمیت برای اینکه عمل کند محتاج به میزان های یابی است. اگر دنیای ما دیگرای زندگی یا نظام تکنولوژیکی و درجه کمی آن تا بدان حد عظیم است که اساساً بدون کامپیوتر سازمان ناپذیر است، پس این سخن که کامپیوتر يك زبان جدید می باشد کاملاً درست است.

«أرول» (Orwel) در کتابش موسوم به «۱۹۸۴» این زبان را زبان [هجویا پوچی] بی معنایی

(the language of non-sense)

می خواند که در واقع زبان اطلاعات و یاد داده ها است.

- شما فکر می کنید که مرحله تعبیر و تفسیر بصری از کجا آغاز می شود؟

- فکر نمی کنم اصلاً آغاز شود. ببینید، من تعلیم یافته مکتب کاتولیک هستم. در مکتب کاتولیک بالاترین قدرت یا یک نحوه سحر و جادو، سبیل نیست، بلکه مهم، قلب ماهیت یک جسم و تبدیل آن به جسم دیگر است. وقتی یک سمبل بتواند چنین کند، کاملترین فرم تبدیل به وقوع پیوسته است. در مذهب کاتولیک آن را «عشاء ربّانی» می نامند، «نان و شراب» به «خون و جسم مسیح» تغییر ماهیت می یابد. هندیان همین را «جو جو» می نامند و اگر شما یک کیمیاگر باشید آن را تغییر ماهیت کیمیایی خواهید نامید. . . .

بنظر من این یک اشتباه است که فکر کنیم انسان تابع جبر علمی یا محکوم به سرنوشت است. در صورتی که چنین اعتقادی داشته باشیم مفهومش آن است که به علت همین سرنوشت، انسان باید از آزادی خویش دست بشوید. در حالیکه انسان آزاد به دنیا آمده است، برخلاف حیوانات که آزادی ندارند و کلاً در وجود و غریزه خویش وضع تقریباً همسان و مشابهی دارند. به انسان استعداد انتخاب بین خوب و بد عطا شده است. اگر چه انسان به این طریق متولد می شود اما تضمینی برای آزادی او نیست. همه جا مقاصد، تصمیمات و سرخوردهایی وجود دارد که انسان می بسایست در آن باره اتخاذ تصمیم کند. لذا این هم خطرناک است که تصور کنیم چون انسان آزاد خلق شده، بنابراین

واقعاً دارای آزادی کامل می باشد. چنین اعتقادی تنها یک اغفال واقعی بوده و ما را در مرحله بردگی منافع حاصل از سعادت تکنولوژیک نگه می دارد. ما بهای سنگینی برای این سعادت تکنولوژیک پرداخته ایم تا موفق به حذف بیماریها بشویم و به بهتر شدن وضع بهداشت و توسعه دادن بیشتر لوازم آسایش زندگی انسان دست بیابیم. به همین دلیل است که من قبلاً گفتم که مشکلات و معضلاتی که انسان با آن روبرو است، مشکلات علمی یا تکنولوژیک نیست، بلکه مشکلات روحی و اخلاقی است. اما اگر این خیال باطل را باور کنیم که انسان کاملاً آزاد است، آنگاه معنویت و اخلاقیات ما جای ویژه خود را از دست می دهد، زیرا که می دانیم اینها در بسیاری موارد عوامل محدود کننده هستند.

دنیایی که مادر آن زندگی می کنیم نمی تواند همین امروز تغییر کند. ما باید این موضوع را نه به صورت ذهنی بلکه به صورت وجودی بپذیریم که مادر حال زندگی در یک نظام جدید هستیم. این نظام طبیعت نیست، ما دیگر هرگز به طبیعت باز نخواهیم گشت، مگر آنکه به امید روز قیامت باشیم که این خود یک آشفتنگی است که فکر کنیم روزی این نظام سقوط کرده و ما مجبور خواهیم شد به طبیعت بازگردیم. بنابراین، اعتقاد من، مانند عقیده بسیاری از منتظرین آخر الزمان از جمله «بادمین دی فولر» نیست که می گوید همین تکنولوژی نهایتاً به نحوی مورد استفاده قرار می گیرد که ما را از چنگال تکنولوژی نجات می بخشد.

من چنین اعتقادی ندارم. تکنولوژی انبوه عبارت است از فائق شدن وسایل مادی زندگی بر

* ما اصولاً هیچ گونه سئوالی برای خود مطرح نمی کنیم، ما فقط مصرف کننده ایم، مصرف کننده این نظام تکنولوژیک و تنها کوشش داریم که اگر با پرسشهایی روبرو شدیم بر اساس همین نظام به آنها پاسخ دهیم، زیرا این نظام بر ما غالب شده است.

هر چیزی که فانی است. آن پایانی جز خودش ندارد، قابل هدایت نبوده و تحت تأثیر عوامل خارجی نیست، در طبیعت مستقل است و حاکمیت خود را اعمال می کند و این خطری است برای آزادی انسان. لذا وقتی کشورهای غیر صنعتی دنیا آن را مورد مصرف و بهره برداری قرار می دهند اعتقاد دارند که می توانند آن را از طریق اصول مذهبی، یا مسائل اخلاقی یا به وسیله تصمیمات سیاسی کنترل کنند و این واقعاً غم انگیز است زیرا آنها اساساً نمی دانند که آن غیر قابل کنترل است.

و این توفیق وسایل مادی بر چیزهای فانی است. اما خود او فانی ندارد. یک چیز لزوم چیز دیگر را معین می کند و کاملاً از تأثیرات خارجی مبرا می باشد.



... ودر فیلم بعدی شما...

- نام سومین فیلم من «ناکوی کاتسی» می باشد. «ناکوی» به معنای جنگ و «کاتسی» به معنای زندگی است. این فیلم نمایی از زندگی بشر است. که ذاتاً با هجوم، شورش، طغیان و جنگ درگیر می باشد. این جنگ تنها به میدان مبارزه محدود نمی شود بلکه هر نوع جنگی را که زندگی، آزادی و شأن انسانی را مورد هجوم قرار دهد در بر می گیرد. تاریخ زندگی بشر به هر دلیلی توسط جنگ و ستیز و تداوم آنها رقم زده شده است، نه تنها جنگ هسته ای، یا جنگ به وسیله موشکهای قاره پیما، بلکه جنگ با گرز، ارابه و جنگهای مقدس صلیبی. مسیر تاریخی انسان از میان جنگ گذشته است.

اگر شما بخواهید خیلی هم بدبین باشید، می توانید بگویید که ممکن است یک دشمن باطنی و ذاتی در وجود انسان باشد. یک دانشمند عبری را می شناسم بنام «زاکارایا استیچن» که زندگی خود را وقف تحقیق لوحهای سامری نموده است. لوحهای سامری قدیمی ترین و کهن ترین مکتوبی است که انسان امروزی در اختیار دارد. «زاکارایا استیچن» می گوید که انسان در واقع، موجود دیگری بوده که از قاره دیگری به اینجا قدم گذارده است.

واینکه انسان بی تزویر اولیه به انسان طماع امروزی مبدل شده است او استدلال قابل قبولی را بیان می کند، اگرچه تفسیر خیلی غم انگیزی از جنگ و روابط مصیبت آمیز انسان علیه انسان و جامعه علیه جامعه در آن ابراز شده است.

من نظری در این مورد ندارم به غیر از آنکه تسلیم این فکر باشم. اما به نظر می رسد که

تاریخ ما به دلایل بسیار موجهی به ناچار مشحون از جنگ است.

... زبان چطور؟ ...

- من تلاش می کنم بتوانم توضیح دهم چون این مسئله خیلی عظیم است و من نمی دانم از کجا آغاز کنم. یک حیوان، فاقد کلام است، یک حیوان تنها از طریق احساس است که متوجه محیط خود می شود، مطالعات جانوران نشان داده که پیشرفته ترین حیوانات، احتمالاً حدود ۱۰۹ احساس دارند. آنها قادر به تفکیک و ترکیب مجدد این احساسات نبوده نمی توانند خلاقیت داشته باشند. اما انسان دارای چنین توانایی می باشد، ما چون قدرت خلاقیت داریم، بنابر این امکان خطا و عدم تشخیص بین خوب و بد برایمان وجود دارد، در حالی که حیوانات چنین مشکلی ندارند، آنها باید خواست خداوند را تبعیت کنند، از قدرت انتخاب هیچ گونه اثری در آنها مشاهده نمی شود. خداوند به دلایلی که خارج از ادراک من است، این استعداد و توانایی را به ما عطا کرده است، به طوری که اگر ما از آن برای نزدیکی به خدا استفاده کنیم، در واقع آزادی خود را یافته ایم و اگر چشمان خود را ببندیم و تنها پیگیر مسائل مادی زندگی باشیم از آزادی و از خدا دور شده ایم.

- من فکر می کنم تکنولوژی نتیجه تجدد است، نظر شما چیست؟

- بله... من موافقم. من فکر می کنم که نظام کامل و جدید امروزی با خودش یک مذهب جدید به همراه دارد. اما این مذهب، مانند سایر مذاهب قابل تشخیص نیست. اما اگر دقت کنیم در اینجا نیز انسان وجود خود را بدون هیچگونه

سئوالی تسلیم سرنوشت، پیشرفت و توسعه کرده است. از نظر من واژه‌ای را که شما به کار بردید يك كيش جدید است که همان «تجدد» است.

ببینید، ما بدون هیچ سئوالی احساس می کنیم که تجدد و مدرن بودن باید مورد پذیرش قرار گیرد زیرا این به نفع انسان و نوع بشر است، با آن بیماری‌ها، مشکلات و گرسنگی مرتفع می شود، اما تمام اینها در واقع فریبنده و گمراه کننده اند. در «اپالپس»، یوحنا ی ق‌دیس از زیبایی جانوران سخن می گوید و اینکه آنها زشت نیستند بلکه فریبنده اند. از نظر من این يك پیش داوری از درك طبیعت تکنولوژی و ابزار انبوه است. چون همان گونه که شما خاطر نشان کردید، این اختطاری است در مورد طبیعت ابزار. لذا من فکر می کنم «تجدد» يك مذهب جدید است. و آن چیزی که اهمیت دارد این است که افراد بسیاری با مذاهب مختلف تصور می کنند که از طریق مذهب می توانند بر این تجدد فائق شوند. شاید این عملی باشد، به شرط آنکه ما نسبت به آن احاطه و آگاهی کامل داشته باشیم. اما چنانچه ما مشتاقانه و بدون هیچ سئوالی آن را بپذیریم و هر آنچه را که دیکته می کند انجام دهیم، به همان گونه که خواست اوست ببینیم و بخوریم و سرانجام به آن فرم که دلخواه اوست دگرگون گردیم، به صورت شاکرین این مذهب - بدون هیچ گونه سئوالی - تبدیل شده ایم.

از این روجوهر و روح فلسفه مارکسیسم این است که انسان با پذیرش و قبول جامعه تکنولوژیک، از بردگی نجات می یابد. در مارکسیسم یا فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک تنها حقیقتی که وجود دارد، همانا ستایش اصول

تجدد است. من فکر می کنم این بیراهه‌ای بیش نیست، اما مطابق آن چیزی است که در حال اتفاق افتادن است.

در سیستم کاپیتالیسم، فلسفه‌ای وجود ندارد، این سیستم فاقد جهت و سمت و سوی مشخصی است و از پایه و اساس محکم و استواری برخوردار نیست. بنابراین من معتقدم همان گونه که شما ذکر کردید، نوگرایی و تجدد بود که تکنولوژی را بوجود آورد و این امر قابل بحث است که اصولاً تجدد از کجا و چگونه آغاز شده است و علت آن چیست؟ من فکر می کنم بسیار مهم است که از نظر تاریخی این سئوالات بررسی و درك شوند. من به قرون ۱۳ و ۱۴ اروپا باز می گردم، یعنی هنگامی که کلیسای کاتولیک قدرت خود را از دست داد و علت آن ورشکستگی ایمان به کلیسا در مردم قاره اروپا بود. در واقع با از کف رفتن قدرت کلیسایی، موضوع میهن و میهن پرستی زاده شد و اساس ملتها پایه ریزی شد. از نظر من این آغاز تکنولوژی بود.

جالب تر آنکه نوگرایی در يك كوشش آگاهانه، زبان مردم را از آنها جدا کرد. به عنوان مثال در قرن سیزده، در جامعه شبه جزیره ایبری، حتی يك نفر اسپانیایی وجود نداشت بلکه کاستیلی‌ها آنجا بودند و این ثمره فرهنگی آن مردم است. نبریتا اولین کسی بود که فرهنگ لغات را بوجود آورد. اوبه ایزابلا گفت که قدرتمندترین وسیله‌ای که توسط آن می توانی سراسر مملکت خود را به صورت یکنواخت و همگونی درآوری، همانا کنترل زبان مردم می باشد و به عبارت دیگر باید يك زبان رسمی بوجود آوری. لذا تمام پویایی و تحرك اجتماعی

* در انتخاب این رسانه یا وسیله ارتباطی، من از قبل ظاهر امر وموهومی بودن آن را پذیرفته‌ام. من با صور ظاهری در ارتباطم نه با خود حقیقت.

متکی به این زبان رسمی شد تا بالاخره زبانی بوجود آمد، همان گونه که يك کالا تولید می شود. کیمیاگری با استفاده از سیستم فرهنگی وضعی را ایجاد کرده که به معنی واقعی يك کالا بود. اگر کسی می خواهد در جامعه پیشرفتی داشته باشد، باید به زبان مادری خود سخن گوید. اگر کسی خواستار توسعه مالی بود، می بایست سیر فرهنگی مهمتری را طی کند. افراد زیادی در این مورد فکر کرده وسخن گفته اند که فکر می کنم یکی از آنها من باشم. دوتن از معلمین من که خوشبختانه با آنها روابط دوستانه ونزدیکی دارم، یکی «ایوان ایلچ»



است. ایشان کتابی دربارهٔ خاطرات پزشکی برای مراکز آموزشی نوشته، که در آن الفبای حفظ و نگهداری آبها و کمبود آن را ذکر کرده است. او فرد فعالی است، نمونهٔ يك انسان کوشا، با استعداد و با ظرفیتی فوق العاده. او هم معلم و هم دوست من است.

دوست دیگر من «ژاک السو» است که درخشان ترین، کاملترین و شگفت انگیزترین متفکری است که تا کنون با او روبرو شده‌ام. او دکتر جامعه‌شناس و متخصص در رشتهٔ زیست‌شناسی است. او در تعدادی از دوره‌های دانشگاهی تنها به عنوان يك عضو آکادمی شناخته می‌شود و حتی در کشور خودش فرانسه، به حد کامل از او بهره‌برداری نشده است، دقیقاً مثل «موتسارت» و افرادی مثل او. «ژاک السو» کتابی خارق العاده در مورد جامعهٔ تکنولوژیک نوشته است. (او سالهای زیادی را پشت سر گذاشته و اکنون حدود ۸۰ سال سن دارد و امیدوارم بتواند هرچه بیشتر زندگی کند.) تصور من این است که این کتاب با توجه به ژرف بینی خاصی که در آن دیده می‌شود، شاید در آینده فهمیده و درك شود. من تمام دانستنی‌های خود را مدیون این دونفر هستم. من يك فرد آکادمیک نیستم و کلیهٔ مسائلی را که در موردشان صحبت کردیم از طریق آموزش و تعلیم و تربیت رسمی نیاموخته‌ام، بلکه تمامی آنها را به وسیلهٔ روابطی که داشتم تحصیل کرده‌ام.

اگر تکنولوژی نتیجهٔ تجدد است آیا امکان دارد که انسان به منظور فرار از تکنولوژی به گذشته، به سنن اجتماعی و دینی قدیمی، باز گردد؟
- با کمال تأسف باید بگویم که من این طور

تصور نمی‌کنم. به نظر من نظامی که مادر باره‌اش مذاکره می‌کنیم عیناً مثل طبیعت، يك سیستم کامل است. این اندیشه، کاملاً پوچ و بیپه‌وده است اگر فکر کنیم که می‌توانیم روزی به همان زندگی سابق و آن روش‌های ساده و ابتدایی بازگردیم. اما بنظر من، اصولاً اندیشه امکان یا عدم امکان بازگشت به سیستم کهن مهم نیست، آنچه مهم است درك خردمندانهٔ این جریان است و داشتن پاسخهای منطقی برای آن و قبول این وظیفهٔ مهم که همانا تشخیص اصولی این مسئله باشد.

ملاحظه کنید، ما اصولاً هیچ گونه سئوالی برای خود مطرح نمی‌کنیم، ما فقط مصرف‌کننده‌ایم، مصرف‌کنندهٔ این نظام تکنولوژیک، و تنها کوشش داریم که اگر با پرسشهایی روبرو شدیم بر اساس همین نظام به آنها پاسخ دهیم، زیرا این نظام بر ما غالب شده است. به همین علت است که من قبلاً نیز متذکر شدم که مشکل، ناشی از تکنولوژی نیست بلکه مشکل ناشی از آزادی انسان، اصول اخلاقی انسان و معنویت اوست، زیرا مذهب در بطن همین نظام جدید وجود دارد، اقتصاد و حتی خود جامعه نیز در بطن همین نظام جدید است که وجود دارند. به این لحاظ چون طبیعت سیمایی از خداوند است، پس نمودار ویژگی‌های اوست. از این رومی گوییم خداوند همه جا هست. جوهر وجود خداوند چنین است. . . .

ارسطو گفته است در وجود تمام نوع بشر يك تمایل شدید برای رسیدن به کمال وجود دارد، در تمام کردار انسان يك جنبه ذاتی وجود دارد و آن میل به کمال است که مسیر خود را می‌پیماید. این موهبتی است از خداوند، که در درون من،

در درون شما، در هر انسان معمولی، در وجود يك انسان روشنفکر و در وجود تمام ما، استعداد و کیفیت انسان بودن موجود است. اما این در اصل يك واکنش خود انگیزه نیست که دارای عملکردی خودکار باشد، بلکه نیل به آن مستلزم تلاش است. اما شرایط اجتماعی امر دیگری است. دنیا مانند جاده‌ای است که مادر آن رهسپاریم. در نظامی که رئیس خانواده پدر است، یا در نظامی که ریاست خانواده با مادر است، شما تابعی بیش نیستید.

من شرایط انسان را شرح می‌دهم، نه جوهر و طبیعت انسان را... شما در همان دنیایی زندگی می‌کنید که من هم زندگی می‌کنم اما شرایط ما یکسان نیست، شما جلوه‌های پوچ زندگی را در آمریکای ببینید. ملاحظه کنید، من قادر نیستم در مورد اروپا یا اتحاد جماهیر شوروی زیاد صحبت کنم، با آنکه هر دو جا را بارها دیده‌ام. اما در مورد آمریکا، جایی که من به دنیا آمده‌ام و زندگی می‌کنم، می‌توانم هجویات زندگی را که در همه سو در حال انفجار است مشاهده کنم. در آنجا يك فرد، نود و نه درصد وقت خود را تنها برای کسب معیشت زندگی صرف می‌کند. هستی ما به عنوان انسان در بردگی این سیستم عقیم مانده است. کمی فکر کنید! ما تمام وقت خود را در انجام کارهایی صرف می‌کنیم که نتیجه‌اش واگذار کردن ما به این سیستم است. و دلیل آن هم این است که این سیستم به صورت خالق جدیدی در آمده است.

من معتقدم که تکنولوژی و دست آوردهایش که همان «خوشبختی تکنولوژیک» نامیده می‌شود، شرایطی را تدارک دیده است که

نتیجه‌اش می‌تواند فروپاشی کامل خانواده، فروپاشی تمام عیار ارزشهای اخلاقی، از هم گسیختگی هرگونه حس مصلحت‌اندیشی، عدم توانایی در بیان و تفسیری مسئولیت‌اندیش و صبور از خود، شکست کامل و عملکردهای غیر اخلاقی از طریق استفاده از مواد مخدر و توپل به جنایت و خیانت باشد. و این غیر قابل کنترل است. این عیناً مثل افتادن يك جام بلورین از بالای يك بلندی است که بازگرداندن آن به حالت اول غیر ممکن است. این سیستم راه خود را - اگر چه به غلط - می‌پیماید و بر ما غالب است. این سیستم با نفت تغذیه می‌شود و با سوخت آن انرژی الکترومغناطیسی است.

در سال ۱۹۷۷ من در نیویورک مشغول تهیه فیلم «زندگی بدون توازن Koyaanis Qatsi» بودم که برق این زینت بخش تمدن امروزی قطع شد. ناگهان تمام شهر در مقابل من جلوه خود را از کف داد. همه چیز ساکن شد، حتی آن آدم کش حرفه‌ای هم قادر نبود کار خود را بخوبی انجام دهد. انرژی الکترومغناطیسی که تغذیه کننده این سیستم است، ساقط شده بود.

در حال حاضر شما نیز گاهی در تهران با قطع برق مواجه هستید. اگر این بی‌برقی ۲۴ ساعت طول بکشد همه چیز کاملاً فلج می‌شود. اگر ۴۸ ساعت به طول بینجامد نتیجه‌اش يك هرج و مرج واقعی خواهد بود. حال فرض کنید که این مدت ۶۴ یا ۸۰ ساعت باشد، در این صورت به فروپاشی جامعه به‌طور کامل منجر می‌شود. نه یخچالی، نه چراغی، نه آسانسوری و نه... خلاصه مشکلات بسیاری بوجود می‌آورد، همه فعالیت‌های روزمره اجتماعی فلج می‌شود،



خویش رها شده و برای پلیس مشکلاتی فراهم کرده بودند درس می دادم و آنچه را که به شما می گویم از آنها آموخته ام. به نظر من آنها هیچ اشکالی نداشتند مگر آن که دنیایی که در آن زندگی می کردند، دنیای پلشتی بود.

تمام درك من از زندگی در وابستگی با محیط است. واضح است که من شخصاً قادر نیستم از اینجا به کشورم پرواز کنم مگر آنکه در يك ماشین قرار بگیرم و یا کمربندی خود را به آن متصل سازم و به وسیله آن جوراً بشکافم و به آسمان رفته، به مقصد برسم. به عبارت دیگر من سعی دارم نسبت به آنچه در دنیای پیرامونم می گذرد آگاهی داشته باشم و این بسیار خوب و لازم

وسایل ارتباط جمعی از کار می افتد و بالاخره همه چیز از جریان عادی خود باز می ماند. هیچ درس فلسفه ای نمی تواند عمق این وضع را نشان دهد، مگر آن که در جریان چنین شرایطی قرار بگیریم و با تجربه خود از طریق درك و شعور خود به آنچه اتفاق می افتد برسیم.

با توجه به این مسأله، در این دنیا آنچه تجارب مرا شکل می دهد، از برخورد مستقیم و مشاهدات من ناشی می شود. من برای مدت ۱۴ سال در يك صومعه زندگی می کردم. اما از من خواسته شد که مذهب خود را رها کنم، زیرا تعلیم چند بچه فقیر را به عهده گرفته بودم. من در خیابان به چند بچه خطاکار که از طرف خانواده

است، اما مهم آن است که نمی توانم خود را با توجه به این رویدادها و واقعیتها، از انسان بودن و شرایط لازمه آن معاف کنم. این آن وضعی است که من برای رفتار خصوصی - اجتماعی خود اتخاذ کرده ام.

- اما يك سؤال باقی است که شما به آن پاسخ ندادید. شما به عنوان يك کارگردان یا متفکر در مورد آینده تکنولوژی چه فکر می کنید؟ آیا فکر می کنید انسان می تواند آن را اداره کرده و تحت کنترل در آورد؟ آیا فکر می کنید راهی برای زندگی انسان خارج از تکنولوژی و بدون آن وجود دارد؟

- من پاسخی برای این سؤال ندارم و فکر نمی کنم که این مسئله قابل کنترل باشد. به همان علت که عرض کردم. من فکر می کنم که ما خود را در بطن این سیستم در يك سرگردانی عجیبی می یابیم. البته من اصولاً به تقدیر و سرنوشت محتوم و از پیش تعیین شده اعتقادی ندارم و قائل به تلاش و کوشش جهت دستیابی به آزادی هستم. این میدان، میدان واقعی مبارزه است. این جایی است که باید در آن درگیر مبارزه شد. مهمترین گام در این راستا می بایست در جهت شناخت عواملی که با آن روبرو هستیم برداشته شود. بله، من معتقدم که می توانیم آزادی را بدست آوریم و در باره چگونگی آن نیز پیشنهاداتی دارم.

- پیشنهادات شما چیست؟

- من معتقدم که دنیا اجباراً به سوی يك ایده آلیسم حرکت می کند و فکر می کنم مفهوم ملت باید بناچار از بین برود زیرا سبب متمرکز شدن زندگی می شود. این چیزی است که «ارول» نیز به آن توجه داشت. آنچه «ارول»

شرح داد بصورت شعرگونه است نه با اصطلاحات «الو» یا فلسفه «ایلچ». او بیان کرده که اقتصاد متمرکز به طور حتم انسان را به صورت برده در خواهد آورد. او به طور اتفافی در مورد شوروی در زمان استالین صحبت می کند. اما این واقعیتی است که در مورد آمریکای زمان «روزولت» یا فرانسه زمان «دوگل» یا هر شخص دیگری نیز صادق است. او می گوید تا هنگامی که اقتصاد متمرکز وجود دارد - و این مهم نیست که در کدام جامعه و تحت چه رهبری باشد، رهبری سیاسی، مذهبی یا چیز دیگر - تنها به علت آن که چنین وضعی مخالف و متناقض طبیعت و بشر است، غیر ممکن است که بتوان به آزادی دست یافت.

تصور می کنم این گفته از «ماکس ویر»^(۱) مارکسیست مشهور باشد که به جهان کمونیست اخطار می کند که اگر ما بدنبال جامعه انبوه باشیم باید این حقیقت را بپذیریم که آزاد بودن در دنیای پرولتاریایی برای انسان نمی تواند جامعه حقیقت بیوشد. متأسفانه به این سخن هیچ گونه توجهی نشد. لذا پیشنهاد من این است که جامعه بطور حتم بصورت غیر متمرکز خواهد شد. من فکر نمی کنم که نظام تکنولوژی تحت يك روشن بینی و بصیرت سیاسی عمل می کند، من معتقدم که تکنولوژی در نظام طبیعت با عملکردی غیر عادی و مضر پیش می رود. همه چیز طبیعت به حدّ اعلاّی درجه در حال مصرف شدن است تا مصنوعات دست بشر سرو صورتی بگیرد. زمین در حال بهره برداری بی رویه است تا در موارد بسیاری، آنچه که برای ادامه حیات غیر ضروری است ساخته شود. ما شاهد نابودی نظام طبیعت هستیم. به علت همین مصرف بیش از

حد، ما اکنون در حال تجربه کردن پدیده‌ای هستیم که در طول تاریخ زندگی بشری سابقه بوده است.

در جنوب مدیترانه می بینیم که دریا در حال پس روی شدید است و قادر به جذب CO₂ نیست. ما اکنون يك محیط طبیعی را در منطقه آب و هوایی صحرایی و نیمه صحرایی با باد جادویی عجیبی می بینیم که بجای عزیمت به جنوب‌التر و عبور از آن، در همان جا ثابت مانده و سپس به سراسر جهان پخش می شود. ما شاهد انواع ویروسها و میکروبها هستیم. ما شاهد ویرانی جنگلهای طبیعی هستیم. ما در حال مشاهده چیزهایی هستیم که غیر قابل تعویض هستند مثل سیستمی که حیات ما بر آن موجودیت یافته است. تمام اینها ما را مجبور می کند که نسبت به کمال مطلوب بشریت تجدیدنظر کنیم. بنابراین این به عنوان مثال در نظر من راهی برای داشتن يك دنیای مملو از آرامش و صلح همراه با يك اقتصاد بین المللی شکوفا وجود ندارد. زیرا افراد در چهارچوب مرزها محبوسند.

من معتقدم که خداوند بسیار خردمندانه و حکیمانه عمل کرده است که به ما زبانهای متفاوت، فرهنگهای گوناگون و رنگهای مختلف عطا نموده، زیرا خداوند به خوبی آگاه بوده که وحدت از طریق روح و روان ایجاد می گردد نه به وسیله همگونی خصایص جسمانی و فیزیکی. تصور کنید که چقدر دنیا کسالت آور می شد اگر تنها يك نوع گل یا يك نوع پرنده در آن بیشتر نبود. نه، واقعاً دنیا نمی بایست بدین گونه می بود. تنوع و ناهمگونی موجود در جهان، خود کلید وحدت و اشتراك است. اگر ما بتوانیم به وحدت معنوی دست یابیم، به ناهمگونی

واقعی نیز مسلط شده‌ایم. بنابراین تنها داشتن يك اقتصاد جهانی کافی نیست، اشتراك اقتصادی مفهومش به بی راهه رفتن و ایجاد جنگ به طور اجتناب ناپذیر است. زیرا فقط کافی است که منافع يك فرد در تضاد با منافع دیگری قرار گیرد. متأسفانه در شرایط فعلی سؤال این نیست که آیا ما پیشرفت صحیح تکنولوژیک خواهیم داشت یا نه؟ اکنون سؤال این است که چه کسی به این پیشرفت دست خواهد یافت و چه کسی قادر به این مهم نیست. و جنگهای زیادی بر سر این مسأله در می گیرد. بنابراین من فکر می کنم ما مجبوریم برای داشتن يك اقتصاد و تکنولوژی مناسب در حد و اندازه محدود دینتهای اخلاقی و فرهنگی خود عمل کنیم و همین امر باعث ایجاد جریان عملکرد ناصحیح می گردد.

آنچه که در باره طبیعت نظام تکنولوژیک روشن است، این است که این نظام دائماً در حال تجزیه و خرد شدن است، بنابراین نیاز به پیشرفت مداوم دارد. فرض کنید که به شما مسئولیت اداره سیستم ترافیک يك شهر واگذار شود، البته من شخصاً تا به حال چنین کاری نکرده‌ام، اما با افراد زیادی که عهده دار چنین وظیفه‌ای بوده‌اند صحبت کرده‌ام. این يك جریان پایدار و مداوم است، جریان پایدار اصلاح کردن و بهبود بخشیدن، زیرا همه چیز در حال دگرگونی نیست و بدیهی است که سیستم ترافیک نیز جنبه‌ای از زندگی است. من فکر می کنم عاقلانه‌ترین است که بجای مرمت و اصلاح، به دگرگون کردن و از نو مهیج کردن اقدام شود.

اجازه بدهید کمی بیشتر در این مورد صحبت کنم: وقتی انقلاب اسلامی به ثمر رسیده و آقای

خمینی قدرت را در دست گرفتند، شور و شعفی در دل من ایجاد شد، زیرا من واقعاً احساس می کردم که با درایت ایشان، تحت همان نظام تکنولوژیک زندگی خواهیم کرد. وقتی من موضوع شیطان بزرگ را شنیدم احساس کردم این نوعی شناسایی است. این بازسازی گلستان اسلام بر حسب روحیه و اخلاق انسانهاست، بنابراین ممکن است در نقاطی، رهبران بزرگی باشند، زیرا من فکر می کنم متأسفانه ما هنوز به رهبر نیازمندیم. البته امیدوارم که چنین نمی بود اما هنوز ما به بصیرت و فراست رهبرانی که در بین ما هستند و زمانی ظهور می کنند احتیاج داریم.

گورباچف شخص قابل توجهی است، اما نه از آن دسته رهبران مورد اشاره ما، او سعی دارد با راه‌حلهایی که به دنیا ارائه کرده از شدت مسابقه تسلیحاتی بکاهد، بنابراین من فکر می کنم که او شخص بزرگی است که همه ما باید ممنون او باشیم. اما رهبران دیگری نیز هستند، یک امام، یک پیامبر، با بینش و بصیرتی کم نظیر که ما را با ابزار و تکنولوژی مجهز می سازند که مناسب روحیه و اصول اخلاقی ماست، این یک انقلاب حقیقی است.

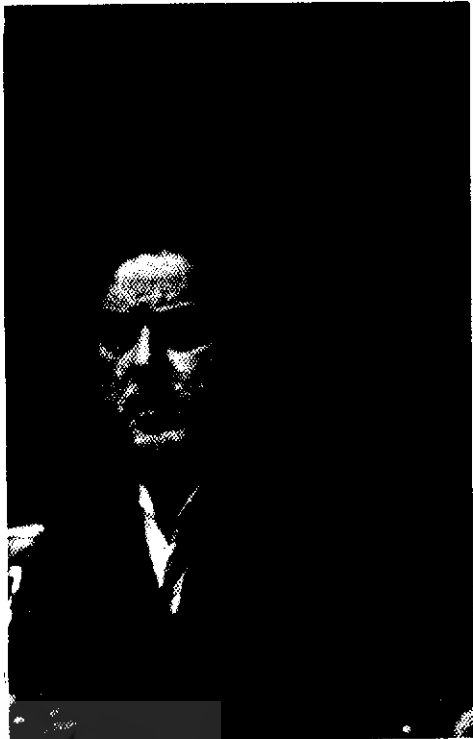
من امروز هیچ انقلابی را در دنیا مشاهده نمی کنم. طبعاً مارکسیسم نیز از این قاعده مستثنی نیست. من همچنین احساس می کنم که آنها به نوشته‌های «نیه‌ره» رهبر تانزانیا خیلی امید و اعتقاد دارند. به همین گونه است نصایح و درسهای «مهاتما گاندی» که فکر می کنم در زمان ما او یک فرد مقدس و پرهیزگار واقعی است؛ نه به این دلیل که علاقه‌ای به مبارزه نداشت، زیرا او هم مبارزه کرد و برای آن اهمیت

بسیاری هم قایل بود، بلکه به این دلیل که او به پیشرفت مبارزات تا آن حد اعتقاد داشت که از طریق سلاح، به مرگ انسانها منجر نشود. و این درس بزرگی برای همه ما بود. او ضمناً با موضوع اداره غیر متمرکز کشور نیز خود را درگیر کرده بود. وقتی من به هند رفتم، چند تن از دوستان من، اگرچه او را سب و لعن نمی کردند اما از «مهاتما گاندی» شکره داشتند، زیرا هند بطور عمّ انگیزی به شکل غیر متمرکز اداره می شود. وقتی شما به بنگال می روید می بینید آنها بنگالی صحبت می کنند، وقتی به مدرس می روید با زبان تامیلی رو برو می شوید، اگر به دهلی یا بمبئی سری بزنید رواج زبان هندی را مشاهده می کنید، و چنانچه به شمال هند سفر کنید باز هم همین زبان را ملاحظه می کنید. به همین علت یعنی به دلیل گوناگونی و تفاوت در زبانهای مختلف، اهالی هند تا امروز موفق نشده‌اند که یک قدرت مرکزی موفق داشته باشند. گاندی این را می دانست، هر چند برای رفع این مشکل تلاش کرد ولی موفق نشد، اما به هر جهت ایده و فکر او زیبا و دوست داشتنی بود. بنابراین در فیلم من، مهاتما گاندی نمونه یک فرد پرهیزگار و نمونه یک سیاستمدار مقدس است.

- در مقایسه با گاندی در مورد امام خمینی نظرتان چیست؟

- متأسفانه من شناخت کاملی نسبت به ایشان ندارم. من چیزهایی را که روزنامه‌ها در خارج منتشر می کنند، باور نمی کنم. بنابراین شما می توانید مطمئن باشید که من برای ابراز عقاید این و آن به اینجا نیامده‌ام بلکه گفتار من تنها منعکس کننده عقیده شخصی خودم

می باشد. من شناخت کاملی در مورد آقای خمینی ندارم اما علاقمندم بگویم که ایشان فرد خردمند و حکیمی است.



- بنظر شما علم و دانشمندان تا چه حد می توانند در حل مسائل امروز بشر نقش داشته باشند؟

- علم امروز، فاقد جهت و سمت و سوی روشن است. طبیعت فعالیت های آکادمیک - نه تنها در علوم، بلکه در مسائل مربوط به انسان، در علوم اجتماعی و غیره - ایجاب کرده که رشته های گوناگون و تخصصی ایجاد شود. دیگر امکان گرفتن دکترا در معرفت انسانی و علوم، به صورت کلی وجود ندارد. بلکه شخص می تواند مثلاً در بیوشیمی، فیزیک هسته ای و یا رشته ای دیگر تخصص بگیرد. جوهر و طبیعت این تخصصها به وسیله نظام تکنولوژیک مشخص می شود. اطلاعات و مسائل علمی آنقدر وسیع است که هیچ کس قادر نیست به تمام آنها تسلط یابد. لذا باید بپذیریم که دیگر دوره وزمان بزرگ مردانی مثل حافظ و مولانا که دارای افکار جهانی بودند سپری شده است. جوامع در حال حاضر افراد را به آن نحو آماده و تربیت نمی کنند، بلکه مسئله عمده در آماده سازی افراد موضوع تخصص است. بنابراین می توان اظهار داشت که نگاه مردم امروز به دنیا، میکروسکوپی و به عبارت دیگر تخصصی است. نظری است به اعماق مسایل نه به سطوح ظاهری و کلی آنها. لذا علم امروزه علمی است کاملاً متمرکز و جهت دار. ضمناً تحصیل علم مستلزم تحمل هزینه سنگینی است و به همین علت نود درصد دانشمندان تن به

* در برابر هر واقعیتی يك پرده ابهام وجود دارد. وقتی يك پرده از ابهام برداشته شود، پرده دیگری وجود خواهد داشت و شاید در میان مرگ باشد که این پرده به طور کلی محو می شود.

استخدام می دهند تا در دستیابی به اهداف ناسیونالیستی همکاری کنند. اینها را نمی توان اندیشمندانی آزاد نامید و به طور کلی آزادی در دنیای علمی امروز وجود ندارد.

بنابر این به نظر من دیگر اشخاص وارسته ای چون «اینشتین» وجود ندارند که بی توجه به مسائل مادی، حلال این مسئله و مشکل بردگی هنرمندان باشند. این مسأله از مهمترین مسائل زندگی او بود و یکی از اهداف اساسی زندگی او را تشکیل می داد. بر اساس نظریه این فیلسوف دانشمند، راه حل این مشکل تشکیل يك سازمان تحت عنوان مشاور جهانی بشریت است که دانشمندان را گرد هم جمع کند. اما به عقیده من این جوابها ناقص بوده و راه حل واقعی این مشکل نیستند.

طبق اظهار «جس وود» در ابتدای خلقت همه چیز متنوع و در صور گوناگون بود، ماده در تداوم زمانی در حال تجزیه بود و به این لحاظ خداوند ابزار جدیدی به انسان ارزانی داشت.

«جس وود» تکنولوژی را یکی از نعم خداوند قلمداد می نماید و می گوید دایره زندگی یا حیات بر این مبناست و به عبارت دیگر از طریق تکنولوژی که يك خصیصه الهی است بشریت را می توان متفق و متحد نمود. از نقطه نظر او بدین سان، همه کس در آخر بسا نیروی حیات بخش مسیح، یکی خواهند شد.

از نظر من این نظریه با ارزشی است که می تواند تکنولوژی را در نظام جدید توجیه کرده به آن، سمت و سوی بدهد.

- ممکن است نظر شما را ارجع به هنر بدانیم؟ به عقیده شما هنر چیست؟
- من فکر می کنم هنر همان زندگی

است. . . هنر زندگی کامل است من فکر می کنم هنر اساساً آزاد است، آزاد از هر قید و بندی. من مدتی در اتحاد جماهیر شوروی در مورد هنر در انقلاب آنها بررسی می کردم. این گونه هنر انقلابی از نظر من هنر نیست، بلکه چیزی است مثل تبلیغات. این دیگر يك هنر آزاد نیست، زیرا هنرمند باید دارای آزادی لازم باشد تا بتواند خود را به وسیله ادراکات و تصورات خود، ابراز کند. این امر سهم مهم و اصلی يك هنرمند در جامعه است، عیناً به همان ترتیب که هر کدام از ما دارای شخصیت مجزایی هستیم، هنرمند نیز باید دارای استقلال باشد. هر يك از ما می توانیم به تمام دنیا خلاقیت خود را عرضه کنیم. آن چیزی را که ما می توانیم به جهان پیرامون خود عرضه کنیم همان هنر است.

وقتی خداوند می فرماید که ما را به وجود آورده تا بتوانیم زندگی یا مرگ را ایجاد کنیم در واقع هنر را به ما ارزانی داشته است. خلق کردن، همیشه آزادی را در خود به همراه دارد. بنابراین زندگی يك هنرمند باید سراسر از نوعی آزادی که لازمه خلاقیت است، مشحون باشد. من معتقدم که این مبرمترین و اساسی ترین نیاز يك هنرمند است.

دوستان من در آمریکا از «رونالد ریگان» به خاطر آن که هنر را نابود کرده است شکایت دارند. آنها گله مندند که چرا هیچ گونه حمایتی از طرف ایشان صورت نمی گیرد. اما من فکر می کنم بهتر است يك هنرمند در رنج و محنت باشد تا اینکه از طرف دولت مورد حمایت قرار گیرد. زیرا به این ترتیب يك هنرمند درد و رنج واقعی را احساس می کند و رضایت خداوند و خلاقیت هنری را بهتر درک می کند.

❖ مشکسل نئاشی از تکنوسوژی
نیست، بلکه مشکسل نئاشی از
آزادی انسان، اصول اخلاقی
انسان و معنویت اوست.

- . . . هنر و صور خیالی چگونه در فیلم
ظهور می یابد و قابل نمایش می شود؟
- این که چه رابطه ای است بین تجرید به عنوان
تصور، به عنوان فرم مجزای هنر، به عنوان
پندار و . . . چگونه در فیلم نشان داده می شود.
سؤال بسیار مشکلی است من در این مورد مسئله
دارم و داتم در حال کنجاریسا آن هستم شما
سؤالاتی را مطرح می کنید که من حقیقتاً با آن
درگیرم چون مایلیم آن را در فیلم سوم خود نشان
دهم، این نکته در لابلای نوشته های من وجود
دارد که به شما نشان خواهم داد.
«پاراسلسیا» گفته که علم واقعی هیئت بر



دکتر فانی زندگی

مبنای ستاره‌شناسی خیالی است. در کشور من مردم با خواندن روزنامه و پیش‌گویی منجمین زندگی می‌کنند. مثلاً امروز، روز خوبی برای کسب و کار نیست، یا فلان روز، روز مناسبی برای عاشق شدن نیست، که واقعاً خیلی احمقانه است. آنچه را که «جوردانو برونو» که به خاطر افکارش با چوبه‌دار آتش زده شد می‌گوید، این است که، ستارگان ما را بر مبنای تصورات خودمان هدایت می‌کنند و آن را ستاره‌خیالی نام نهاد. این همان جرعه‌نوری است که خداوند در حیات ما به ودیعه نهاده است و همین امر موجب خلاقیت ما می‌گردد. بنابراین من فکر می‌کنم آن هدیه‌ای است که به همه ما عنایت شده است، در حالی که جریان تصورات از مدار علم و دانش متنزع گردیده است. بررسی نتیجه‌گیری‌های خاص، الزاماً با شناخت قطعی همراه نیست. این شناخت، به هر صورت از طریق بررسی احساس ما امکان پذیر می‌باشد. در فکر و اندیشه خود باید به یک واقعیت و بصیرت مطلق برسیم. از این رو ایجاد چنین رابطه‌ای بین این دو عامل (تصورات و علم و دانش) چیزی است که مرا سخت به خود مشغول داشته است و در فیلم خودم این بینش را که از طریق ملاحظات و تصورات اسرارآمیز به من الهام شده بود نشان داده‌ام و حالا باید سالها وقت صرف کنم تا این بینش را شناسایی کرده آن را در بسافتی از درام به نمایش درآورم. البته می‌دانم که این امر ممکن است حدود هفت سال به طول انجامد. جواب سؤال شما در همین رابطه است. من همواره سعی می‌کنم آن را با یک بافت دراماتیک عنوان کنم. به این معنی که سعی من بر این مبناست که آنچه را که در یک

لحظه درک کرده‌ام، به نحوی که از طریق بصری قابل فهم باشد درآورم، به همین دلیل قادر نیستم بدون هیچ گونه مقدمه‌ای اقدام به فیلمبرداری کنم، من باید پس از دستیابی به این مهم، فیلم را در ذهن خود پیروانم، آنگاه نسبت به تولید و ویرایش آن اقدام نمایم و بالاخره باید یک طرح کلی برای به پایان بردن فیلم داشته باشم. این همان چیزی است که در حال حاضر در فیلم سوم خویش درگیر آن هستم و همان چیزی است که در دو فیلم قبلی خود نیز به آن پرداخته‌ام. من این مراحل را پروسه نامیده‌ام، جریان بافت دراماتیک فیلم که متضمن کسب بصیرت است.

واقعاً این عبارت درک بصیرت بسیار جالب است و شاید درک از طریق خرد و حکمت نیز معنا بدهد. ما به طور مجازی موضوع رؤیت و ملاحظه را برای کسب بصیرت به کار می‌بریم که مسلماً این امر با پروژکتوری که - فرض کنید - در عقب سر انسان قرار بگیرد تفاوت اساسی دارد، چون درک بصیرت شامل نوعی شناسایی است. مثلاً در جلسه‌ای برق چشم یکی از حضار، شناخت خاصی را از مغز انسان خطور می‌دهد که هیچ‌گونه نیازی به توضیح و تشریح ندارد. این همان لحظه حقیقت است. شاید خود شما این امر را در زندگی عشقی خود تجربه کرده باشید، این همان چیزی است که وقتی رخ داد انسان را می‌خکوب می‌کند. این نوعی کسب بصیرت است. این همان چیزی است که به آگاهی خاصی می‌انجامد. ولی ما باید از وسیله‌ای که در اختیار داریم استفاده کنیم و این همان چیزی است که من آن را به عنوان نظرات مجازی نامیدم.

در برابر هر واقعیتی یک پرده ابهام وجود دارد.

وقتی يك پرده از ابهام برداشته شود، پرده دیگری وجود خواهد داشت و شاید در زمان مرگ باشد که این پرده به طور کلی محومی شود و این شاید بر اساس فلسفه هندو باشد که می گوید «به پرده دیگری فرو برویم».

به هر حال جریان مجازی بودن نظرات، رفع همین پرده های ابهام است. اما با تمام این احوال من تصور می کنم که چشم نیز در آنچه که رؤیت می کند مجازی است. لذا اگر چنین وضعی موجود باشد، در مورد بررسی احساسهای خود مجبوریم با احتیاط و فروتنی قضاوت کنیم، چون آنچه که احساس کرده ایم در پرده ای از ابهام واقع شده است. فکری که در تورات چنین آمده است که چشم ندید و گوش نشنید و موهباتی را که خداوند برای مؤمنان فراهم آورده، به مغز انسان خطور نکرده است.

در اینجا آن چه که می خواهد بگوید این است که توانایی و ظرفیت ما علی رغم وسعت دید بسیار محدود است. به طوری که به صورت جمعی نیز این ظرفیت آن قدر محدود بوده که به حقیقت وجودی خداوند از طریق مجازی پی می بریم و به عبارت دیگر، حقیقت وجودی خداوند خارج از ظرفیت ادراک ماست. تصور می کنم چیزی شبیه اندیشه غیر ارادی است. انسان برای رسیدن به چنین پایگاهی باید تلاش کند و متحمل زحمات بسیار شود. انسان باید قادر به کنترل افکار و اندیشه های خود شود.

قدرت اندیشیدن يك هدیه پر شکوه است که خداوند به هر کس که اراده فرماید عنایت می کند.

- این «کسب بصیرت» که عنوان کردید با خیال و صورتهای خیالی چه نسبتی دارد؟ و آیا

این کسب و درک از طریق احیای تصورات امکانپذیر می شود؟

- راستش نمی دانم، من فقط می دانم که واژه بینش یا بصیرت با خیال و تصور مرتبط است. اگر من بتوانم تصور شما را به چیزی جلب کنم، در آن لحظه شما دارای افکار دوگانه ای خواهید شد. یکی از اندیشمندان آن را هوشیاری نامیده است، ما نیز آن را هوشیاری می نامیم، چون در این رابطه ما با استفاده از نیروی درک و احساس، می توانیم حقایقی از جهان را دریابیم. و خلاصه اینکه بشر با واقعیت در رابطه مستقیم است. انسان با تجزیه و تحلیل آگاهی های مکتسبه قادر است با مرتبه ای بالاتر ارتباط برقرار کند و به تکامل فکری نایل گردد. معنی دادن و دلالت کردن محصول انگاره و تصور است و هستند بسیاری که رابطه تکامل فکری را درک کرده اند و این امر هیچ ربطی به فرهنگ و جامعه ندارد. به هر جهت نمی دانم، ولی منظورم آن است که دلایل خاصی برای اظهار نظر درباره کسب بصیرت ندارم ولی مطمئنم که ظرفیت فکری ما بیش از آن چیزی است که تصور می کنیم. این ظرفیت آن قدر زیاد است که نمی توان عظمت آن را با عبارات و کلمات و در قالب جملات معمول بیان کرد. این که به هر حال لحظاتی وجود دارد که ما در یک آن حقیقت چیزی را به طور کامل می بینیم، این در واقع همان درک بصیرت است. کتابی هست بنام «مبدأ هوشیاری در افکار بای کمیکال» که بر این عقیده استوار است. يك روانکاو و اندیشمند، بنام «آلتینگ می» که در پرینستون می زیست مسائل و مباحثی را عنوان کرده است که مربوط به احساس دوره ماقبل تاریخ است. در

دورانی که هر چیز در کمال مطلوب خود و به هیأت یک انگاره خلق شده بود. این تصورات با ماهیت واقعی آن چیزها ارتباط مستقیم داشت. فکر می‌کنم ظهور یهودیان در ۷ هزار سال قبل بود که به این موهوم پرستی خاتمه داد. آنها گفتند هیچکس حق ندارد این گونه تصورات را ستایش کند. درک آنان از خداوند در نظریه‌ای عنوان شده بود که به صورت تشبیه خدا به انسان (antropomorphism) در وجود بشر جای گرفت. من از موضع خاصی صحبت نمی‌کنم ولی این یک واقعیت است که رخ داده و مسیحیت و اسلام نیز از همین سرچشمه سیراب شده‌اند. بنابراین همه ما دارای وجه مشترکی هستیم، در حالی که به‌طور مثال هندوها تابع خط دیگری می‌باشند.

هندوها، چیزهایی را که ماهیت خارجی دارند و همه جا هستند پرستش نمی‌کنند. آنها بر این عقیده‌اند که می‌توان به آنچه که در ماهیت شیء دیده می‌شود، مبدل شد. به‌طوری که اگر مثلاً خود را پیرو «بودا» می‌دانند، بودا را با لبخندش می‌بینند یا او را در حالتی می‌بینند که با مهربانی در صدد کمک کردن به آنهاست که به لبخند تبدیل شود. این با ستایش فولاد، فلز و چوب که از اشیاء هستند تفاوت دارد. از این رو تصور می‌کنم احیای تصورات با استوالی که شما در مورد ظرفیت و توانایی‌های بشر کردید مرتبط باشد. بگذارید نمونه‌ای را عنوان کنم. چون من قبلاً شادی و خرسندی خود را از انقلاب اسلامی و امام گفتم. در آن زمان شنیده می‌شد که تصمیم ایران این است که چاههای نفت را ببندد و دیگر نفتی تولید نکند و خداوند و اسلام را در یک زندگی پیشرفته امروزی به

جهانیان بشناساند. بدون تردید این امر موجب بروز محدودیتهایی در رابطه با جهان خواهد شد ولی می‌تواند نمونه جالب و باارزی از کسب بصیرت باشد. گرچه ذکر این مطلب ممکن است برای من گران تمام شود ولی من در هر حال آن را عنوان می‌کنم. شاید این امر خدمت بزرگ و یک اقدام عملی مؤثرتری باشد زیرا اگر در انقلاب علاقه‌ای باشد که نظر همگامی با تکنولوژی جهانی را دنبال کند، دعوت از تمام کسانی که در این رابطه مطالعات و زحمات زیادی متحمل شده‌اند، می‌تواند قدم مؤثری تلقی گردد، مثل «لئویل کور» یا شخص دیگری که کتابی بنام «تجزیه ملتها» نوشته است، یا مثل «ابلیج» و افرادی از این طبقه که نامشان را نمی‌دانم. اینها می‌توانند برای انجام تحقیق و مطالعه و اینکه راهی برای تجهیز جامعه بیابند، گردهم جمع شوند. این اقدام بسیار مهمی است. باور کنید! چون این گونه کنفرانس‌ها فقط در حوزه‌های علمی برگزار می‌گردد، تمام این کارشناسان و دانشگاہیان می‌توانند گردهم آیند و به بحث بنشینند و هر یک دیدگاههایی را که دارند با مدارکی ارائه دهند. این کنگره‌ای خواهد شد که بنام آلام بشریت برگزار می‌شود.

- فایده این کار چیست؟ تیسری است در تاریکی

- ممکن است ابتدا خیلی رؤیایی بنظر برسد متهمی بعد انسان با واقعیات روزمره زندگی روبرو می‌شود و در دست و پنجه نرم کردن با آنها به لزوم چنین جلساتی می‌رسد. به‌رحال این کار می‌تواند در بهترین شکل خود برگزار شود و طبیعی است که بایک میهمانی متفاوت است و مبتلای است برای الهام گرفتن.

آنچه را که من می گویم و مورد نظر من است، تشکیل يك جلسه برای جروب بحث های سیاسی بی مورد نیست بلکه می تواند جلسه نمونه ای برای طرح مهمترین مسائل اجتماعی بشریت باشد. به نظر من برخورد با مسئله باید به نحوی باشد که علاقه جهانی را به خود معطوف کند. به طور خلاصه منظور من این است که عظمت و شفقت خداوند را در گلستان اسلام به منصفه ظهور در آورد.

شما مردمان شجاعی هستید که بیش از توان خود کوشش و تلاش کرده اید، چنانچه به خارج از کشور سفر نمایید همه مردم می دانند شما از کجا آمده اید. . . آنها پرسشها و سؤالاتی دارند، حتی گاهی می ترسند. وقتی به دوستانم گفتم که عازم ایران هستم، بعضی ها گفتند «خدا نگهدار گادفری بعداً تو را خواهیم دید، شاید در جهانی دیگر!» شما باید بدانید که مسئولیت مشقات و مشکلات دولت شما به گردن شما هم هست. ممکن است يك مسلمان کسی را به خاطر خداوند بکشد و شما هم در این مورد راضی باشید. بنابراین شما يك گام دلیرانه، بی مهابا و خارق العاده برداشته اید که متأسفانه بسیاری از مردم از آن سوء تعبیر کرده اند. شاید گاهی صحیح، شاید گاهی غلط؛ ولی در هر حال شما به عنوان يك ملت، نیروی رزمنده ای دارید و به همین علت است که این پیشنهاد را ارائه دادم.

به نظر من این مردم هستند که شهادت دارند و می توانند به عنوان سرمشق مورد قبول واقع شوند. تصور نمی کنم از طریق جهان صنعتی سرمشقی عاید شود. جهان صنعتی مسموم شده و در پاره ای جهات سخت معتاد شده، گرچه جهان غیر صنعتی هم کم کم دارد مسموم

می شود و به تدریج آلودگی های جهان صنعتی را پیدا می کند. گردهم آوردن مردمانی بصیر، بی نهایت مؤثر است و هیچ ضرورتی به تشکیل يك کنفرانس عظیم و پرسرو صدا نیست. البته يك کنفرانس خصوصی و کوچک هم می تواند فرصت بسیار خوبی به دست دهد. . .

- بنظر هایدگر نظام تکنولوژیک، نظامی جهانی است که همه عالم را در بر می گیرد و از این حیث میان شرق و غرب تفاوتی نیست و او در مصاحبه ای با مجله اشپیگل بیان داشته که فقط خدایی می تواند ما را از این مسکنات نجات دهد، نظر شما چیست؟

- باید با نظر هایدگر موافقت کنم، چون تمام نظام تکنولوژیک يك مسئله جهانی است و موجب ادغام فرهنگها و نهایتاً همگونی آنها خواهد شد. مثلاً همین چند سال پیش در پکن بود که با تعدادی از فیلمنامه نویسان، کارگردانان و تهیه کنندگان چینی مذاکره می کردم. تا جایی که امکان داشت و مقدور بود به مشاهدات خود با تمام محدودیت های اجتماعی ادامه دادم و با بسیاری از اندیشمندان چینی صحبت کردم. من چین را نمونه بارزی از شرق دیدم که بی نهایت مشتاق به کسب تکنولوژی است. من نیز مثل همه شما قادر به درک مسایل از طریق خط مشی سیاسی رژیم هستم در چین برای از بین بردن گرسنگی، ایجاد نظم و صنعتی کردن کشور و نهایتاً تجدید بنای جامعه، نظام تکنولوژیک را کاملاً پذیرفته اند.

من بارها به ژاپن سفر کرده ام و نفوذ کامل نظام تکنولوژیک را در آنجا بیش از هر جای دیگر جهان به چشم دیده ام. من این گونه نفوذ وسیع و گسترده را البته نمی پسندم و مردود می دانم



ولی سعی من آن است که تفاوتی را بیسان کنم . مسلم است که همه ما با هم تفاوت‌هایی داریم و نتیجتاً دارای افکار مختلفی هستیم . شخصیت مردم خاور دور با ما تفاوت‌های اساسی دارد . فلسفه زندگی در خاور دور با فلسفه ما به هیچ وجه یکسان نیست ولی از وجه نظر پدیده تکنولوژی انبوه، ما همه با هم، چه شرقی و چه غربی به عنوان بشریت در بطن این پدیده مشابه و یکسانیم . من آثار هایدگر را نخوانده‌ام اما اگر ایشان چنین نظریه‌ای را بیان داشته، دیگر چه می توان کرد، جز آنکه بگوییم که تنها خداوند قادر به نجات ماست؟ البته اگر این امر مصداق داشته باشد . ولی به هر حال من با این نظریه مخالفم . این امر، به همان بحث سرنوشت محتوم مربوط می شود، در صورتی که به نظر من زیبایی و عظمت خلق شدن ما به وسیله خداوند در این است که خداوند ما را در مورد آزادی مختار کرده است و خواست خداوند در این باره این است که ما می بایست در صدد کسب آزادی باشیم، برای آن فعالیت کنیم و اساس مرگ و زندگی نیز در همین نکته نهفته است . توسعه زبان در جامعه بشریت همیشه به علت يك رابطه ذاتی بین انسان و ابزارش بوده است . چنانچه این رابطه خلاق و قابل تجدید بنا باشد، می توان گفت در واقع يك رابطه شاعرانه است، رابطه‌ای است بین هنر و زندگی انسان . مکتبی هست که درباره تناسب تکنولوژی مباحثی را عنوان می کند که در واقع هنر کاربرد تکنولوژی است . بدون تردید شما نام «شومیکر» را شنیده‌اید . کسی که شومیکر را به این تفکر و اداری ساخت دوست و مربی من آقای «لثویل کور» بود . کور اساساً جامعه پیشرفته را

در معیار انبوه تجزیه و تحلیل می کند و وجود جامعه انبوه را مغایر با روح آزاد طلبی انسان می داند، به عبارت دیگر معتقد است در جامعه انبوه آزادی نمی تواند جایی داشته باشد . حل این مشکل در ایجاد جوامع غیر متمرکز و ابزار غیر متمرکز نهفته است . از نظر من اینکه تکنولوژی انبوه می تواند توسعه پیدا کند، علتش وجود سرمایه انبوه و ظرفیت کلان برای جذب آن است . بدون این دو عامل وجود چنین توسعه‌ای امکان پذیر نیست . از این رو بازنگری و تمرکز دادن، کاملاً عاقلانه است . به ویژه در رابطه با گفته شما در مورد هایدگر که می گوید ایجاد ارتباط بین تکنیک و هنرهای ظریفه و شاعرانه مؤثرترین راه حل این مشکل است . در جواب به سؤال شما در مورد فیلم اولم . در اینجا بین تکنیک در محدوده صنعتی روابطی وجود دارد و در مورد فیلم دوم بحث در عقب افتادگی و تطمیع جهان غیر صنعتی از گرایش به تمدن است . هدف از فیلم دوم با تمام محدودیت هایش و با توجه به کمبودهای فردی خودم این است که جهان سوم با چنین تطمیعی اغوا شده است و همین تطمیع تکنولوژیکی خود مینمای گمراهی تمدن گرایی است و اینکه کشورهای جهان سوم، ملت ها و سیاست آنها، تماس مداوم افراد با وسایل ارتباط جمعی و اجبار به اطاعت از سیاستهای خاص و دور شدن از روابط سنتی خود از طریق مداخلات نظام تکنولوژیکی است، که تمامی اینها می تواند در قالب همین تطمیع تکنولوژیکی گنجانده شود، در عوض آن را تحت عنوان ابزار رستگاری و بهبودی زندگی تحمیل می کنند و هیچ کس تا به حال نگفته است که تکنولوژی به نابودی زندگی

می انجامد. تکنولوژی را برای بهتر زیستن، بهداشت و سلامتی بهتر، آسایش بیشتر، اقتصاد شکوفاتر و ابزاری که بدون آن نمی توانیم به حیات خود ادامه دهیم تحمیل می کنند. از این رو فیلم مرا واپس گرام معرفی کرده اند و عملاً آن را ابزاری برای امپریالیزم صنعتی می دانند که جهان سوم را نادیده گرفته است. در حالی که هدف این نبوده است. با تمام این اوصاف وقتی سال گذشته در همین موقع فیلم خود را در برلین به نمایش گذاردم، عکس العمل نشان دادند. گروه های چپ و راست عکس العمل شدید نشان دادند و مرا متهم به واپس گرایی کردند و اینکه سعی دارم جهان سوم را در بر دگی و فقر نگهدارم! مرا تا این حد تحقیر کردند و به رویم تفت انداختند و مردم به تحریک گروه های راست و چپ در فستیوال به من حمله ور شدند. در حالی که واقعاً هدف من نادیده گرفتن کسی یا چیزی نبود، چون اصولاً این کار از من بر نمی آید ولی موضوع اساساً بحث برانگیز بود. طبیعت تمدن و تجدد در واقع خارج کردن زندگی سنتی از مسیر خاص آن است و به نظر من - تا جایی که به جهان سوم سفر کرده ام و تجربه اندوخته ام - زندگی سنتی مردم این ممالک در حال ریشه کن شدن و دور شدن از منابع اصلی خود توسط معیارهای اغوا کننده است. در کشور برزیل، جایی که چندین بار به آنجا سفر کرده ام. در دوران رژیم نظامی که به وسیله آمریکا تقویت می شد، در دهه ۷۰-۱۹۶۰، یکی از کاملترین و بزرگترین طرح های صنعتی ما در جهان خارج، به مورد اجرا گذاشته شد. هدف این بود که آن دسته از جمعیت برزیل که در کناره ساحلی از رسیفی تا

ریوزندگی می کنند و تقریباً حدود نود درصد جمعیت کشور را تشکیل می دهند، با بهره برداری دولت از منابع جنگلی، جهت توسعه صنایع، از شهرها به این مناطق جذب شوند. به این لحاظ سدهایی ساختند که یکی از آنها بزرگترین سد جهان است، یا پروژه بهره برداری از معدن آنجا که از بزرگترین پروژه های بهره برداری از معادن در جهان است که توسط بانک جهانی حمایت می شود و یکی از بزرگترین منابع روبا ذغال سنگ جهان را مورد بهره برداری قرار می دهد. راهها ساختند، سدها و نیروگاه های الکترو مغناطیسی و... ولی نتیجه چه شد؟ به جای آنکه مردم از شهرها جذب شوند - که البته این خود می توانست مشکلات مهمی را به وجود آورد - مردم از جنگلها به سائوپولو کشانده شدند. به نحوی که در حال حاضر سائوپولو به صورت یک شهر غیر قابل کنترل در آمده است. ۱۸-۱۷ میلیون نفر جمعیت، فقر بسیار، رنجهای بشری بی شمار و خلاصه هیچ چیز قابل کنترل به چشم نمی خورد.

همان طور که می دانید اقتصاد برزیل در حال حاضر، اقتصاد محتضری است. این کشور از وجهه نظر نوع مصرف، کشور کاملاً متمایزی است. حال این سوال برای من مطرح می شود که چرا این بزرگترین کشور آمریکای جنوبی چنین وضعی دارد؟ البته در مورد کشور پرو وضع کاملاً فرق می کند، و اینکه علت آن چیست من اطلاعی ندارم، ممکن است دلیل آن وجود گروه چریکی مائوئیست و مبارزه مسلحانه باشد، یا شاید علت آن عدم توانایی این کشور در مصرف کالاهای خارجی باشد، به هر دلیل در

این کشور وضع متفاوتی دیده می شود. اما درباره آرزو آنتین باید گفت که این کشور به صورت گمراه کننده ای به محل مصرف ظواهر تمدن و تجدد امروزی درآمده است. به همین نحو است وضع شیلی یا ونزوئلا که با فروش نفت و درآمد حاصل از آن به صورت مصرف کنندگان عمده ای درآمده اند.

اقتصاد کلمبیا در يك جنگ بی نتیجه با مواد مخدر درگیر است و در واقع بازار کسوکائین مهمترین محصولی است که اقتصاد این کشور بر اساس آن پایه ریزی شده است. بنابر این من نتوانستم هیچ جایی را به عنوان نمونه بیابم که تحت تأثیر این گونه تجدد قرار نگرفته باشد، مگر در پاناما در آمریکای مرکزی، از گواتمالا تا کستاریکا به علت آن که انقلابهایی را پشت سر گذاشته اند، این تأثیرپذیری نسبت به آمریکای جنوبی کمتر مشاهده می شود.

در مورد هندوستان باید بگویم که این کشور از تکنولوژی مدرن دور مانده است. هندوستان از ژاپن پیروی می کند و ژاپن به عنوان الگوی آنها تلقی می گردد اما همیشه به علت عدم توانایی آنها در تمرکز بخشیدن به منابع لازم برای تمدن، تلاش و کوشششان در این راستا عقیم مانده و به نتیجه نرسیده است. اگر چه آنها فعلاً در تغذیه افراد خود مشکل چندانی ندارند و این خود، کار عمده ای است، اما در امر مدرن سازی کشور خود موفقیتی نداشته اند. من فکر می کنم هنوز نود درصد جمعیت هند در مناطق روستایی زندگی می کنند و به عبارت دیگر نود درصد جمعیت در دوران ماقبل جهان صنعتی به سر می برند. ضمناً چون تمایل به مذهب و به رسوم و عقاید

موروثی در توده مردم شدیداً وجود دارد، علاقه چندانی در آنها برای تلاش در راه تکنولوژی انبوه مشاهده نمی شود. اما در مورد چین، من چندین بار به این کشور سفر کرده ام و می توانم بگویم که اگر بخواهیم چین قرن ۲۱ را در برابر خود مجسم کنیم، می توانیم هنگ کنگ فعلی را در نظر بگیریم. هدف سیاسی پکن در احیای هنگ کنگ این است که آن را مدلی برای جامعه چین قرار دهد. همان طور که همه می دانند آنها از برخی از اصول اقتصادی مارکسیسم و ماتریالیزم دیالکتیک عقب نشینی کرده و اساس اقتصاد آزاد دنیای غرب را برای توسعه جامعه خود پذیرفته اند.

نتایج این چند سال، از میان بردن جنگلها در مناطق غیر قابل احیا و توسعه نیروی اتمی در سراسر کشور بوده است. اگر شما به پکن سفر کنید آنجا را یکی از پیشرفته ترین شهرها ملاحظه خواهید کرد، با خانه سازی مدرن در همه نقاط شهر. این خانه سازی در واقع بر اساس مدلی به نام پوردیگو که در سن لوئیز آمریکا قرار دارد بنیان نهاده شده است. و مبنای است برای نگهداری مجموعه های چند منظوره در شهرهای بزرگ چگونگی برخورد و جایگزین کردن و اداره این همه انسان در چنین نقاطی، نظریه آرشیکتی خاصی است که در شهری به نام سن لوئیز فراهم آمد و توسط وزارت توسعه مسکن و شهرسازی آمریکا مورد تأیید و حمایت قرار گرفت. نام این وزارتخانه پوردیگو است که در فیلم «زندگی بدون توازن» نشان داده شده که ساختمانهایی که منفجر شده فرو می ریزند. این گونه ساختمانها در سراسر جهان وجود دارد و من نمونه هایی از آن را در تهران نیز مشاهده

کرده‌ام. در پکن هم به طرز غیر قابل باوری از این نوع ساختمانها دیدم و تا جایی که چشم کار می‌کرد پروژه‌های عظیم ساختمانی در دست اقدام است. در لنینگراد، مسکو، تاشکند و خلاصه در سراسر گیتی این گونه ساختمانها وجود دارد. بهر جهت من تفاوت چندانی ندیدم. تنها سرعت رشد آنها متفاوت است. از این رو همان گونه که قبلاً گفتم بحث در مورد چگونگی کار و نحوه آن نیست، بلکه موضوع اساسی و مهم این است که چه کسی یا چه کسانی از منافع تکنولوژی پیشرفته بهره‌مند می‌شوند و آهنگ رشد آن چگونه است؟ اگر به آفریقا سفر کنید، حداقل این رشد را خواهید دید و همانگونه که شما گفتید و من از آن بی اطلاع، نیاز به رشد بیشتری در آنجا احساس می‌شود. در آفریقا شما ملاحظه می‌کنید که به استثنای آفریقای جنوبی که از وضعی خاص برخوردار است، قدرت کاربرد این انرژی در حداقل امکان قرار دارد. چنانچه به زامبیا، بوتسوانا، سنگال و نیجریه و کشورهای از این قبیل بروید خواهید دید که این مناطق فاقد سرعت لازم در توسعه تکنولوژی خود می‌باشند، در حالی که نیجریه، کنیا و بدون تردید مصر و الجزایر و به‌طور کلی تمامی کشورهای حاشیه آفریقا که مشرف به مدیترانه هستند، خیلی بیشتر مشمول توسعه تکنولوژیك شده‌اند. عربستان سعودی و کویت به جهت داشتن منابع نفت به توسعه و پیشرفت عظیمی نایل شده‌اند. البته اطلاع چندانی از جامعه شما ندارم ولی بر خلاف تصور اتم «تهران» را به طرز خارق العاده‌ای توسعه یافته دیدم و آن را به صورت شبکه پیچیده‌ای یافتیم و هرگز چنین انتظاری نداشتیم. بهر جهت با توجه

به دیدارهایم از بسیاری شهرهای عظیم جهان اینجا را توسعه یافته می‌بینم. . . خوشحالم که آمده‌ام. . . امیدوارم در آینده نیز دوباره بازگردم. . . از اینکه فرصت چنین بحث سازنده‌ای را فراهم کردید متشکرم.



مترجم: گودرز شیدایی

باورقی
۱- ماکس وبر Max Weber مارکسیست نبود و در حقیقت اثر اصلی او در رد نظریه «مارکس» است. - ن

